

یارسان و سایه نوستالژی:

بازخوانی خطر فراموشی زخم‌های تاریخی

با وجود ریشه‌های کهن آیین یارسان، جامعه یارسان همواره در طول تاریخ تحت ستم حکومت‌های وقت قرار گرفته و با تبعیض‌های ساختاری و سیستماتیک مواجه بوده است. حتی در تاریخ صد ساله اخیر، علیرغم مدرنیزاسیون و افزایش نسبی آگاهی عمومی، مردم یارسان همچنان به عنوان شهروندان درجه چندم در این کشور زیسته‌اند.

در نظام جمهوری اسلامی، عرصه برای باورمندان این آیین آن‌چنان تنگ شده که متأسفانه برخی از آنان با فراموشی رنج‌های تاریخی و دردهای گذشته، بازگشت به گذشته را راه حل مشکلات امروز دانسته‌اند. گویی این چرخه باطل—از حکومت شاهنشاهی به جمهوری اسلامی و سپس از جمهوری اسلامی به شاهنشاهی—می‌بایست دوباره تکرار شود.

به عنوان نمونه، در نشست اخیر مونیخ، تعدادی از فعالان سیاسی یارسان شرکت کرده و ضمن بیعت با رضا پهلوی، فرزند آخرین پادشاه ایران، حمایت خود را از برنامه‌ها و طرح‌های او برای دوران گذار از جمهوری اسلامی اعلام نمودند. زمانی که برگزارکنندگان این همایش از آنان به عنوان نمایندگان جامعه یارسان یاد کردند، سکوتی همراه با رضایت از خود نشان دادند.

این مقاله با نگاهی انتقادی بررسی می‌کند که چرا برخی از مردم جامعه یارسان به سوی نظام پادشاهی پهلوی گرایش پیدا کرده‌اند. آیا این حمایت ریشه در نوستالژی گذشته دارد یا در نادیده گرفتن رنج‌های تاریخی؟

نوستالژی یا نسیان؟

بازخوانی یک انتخاب سیاسی از منظر جامعه یارسان

گرایش اخیر برخی از یارسانی‌ها به نظام پادشاهی پهلوی، نه تنها تهدیدی برای انسجام و صدای مستقل این جامعه است، بلکه می‌تواند فرآیند گذار به دموکراسی در ایران را با تفرقه و پیچیدگی‌های جدی مواجه سازد. در شرایطی که جامعه یارسان هنوز با تبعیض‌های ساختاری و تاریخی دست‌وپنجه نرم می‌کند، بازگشت به نمادهای گذشته‌ای که خود بخشی از این تبعیض بوده‌اند، پرسش‌برانگیز است.

به عنوان یک یارسانی که سال‌ها سایه سنگین تبعیض را در جمهوری اسلامی تجربه کرده‌ام، با شگفتی و نگرانی شاهد حمایت برخی از هم‌کیشانم از رضا پهلوی هستم. آیین کهن یارسان، همواره در حاشیه سیاست و ساختار قدرت در ایران قرار داشته است. از نادیده گرفته شدن در قانون اساسی مشروطه تا سرکوب‌های آشکار در دوران جمهوری اسلامی، ما یارسانی‌ها هرگز فرصت تجربه برابری و عدالت را نیافته‌ایم.

اکنون که برخی از اعضای این جامعه به سوی رضا پهلوی، نماد نظامی که خود در گذشته ما را به حاشیه راند، دست یاری دراز کرده‌اند، این پرسش بنیادین مطرح می‌شود: آیا این حمایت، حاصل نوستالژی کاذب نسبت به دوران پهلوی است؟ آیا فراموش کرده‌ایم که در آن دوره نیز صدای ما شنیده نشد و حقوق‌مان نادیده گرفته شد؟ و مهم‌تر از همه، آیا این انتخاب ممکن است در آینده ایران، بار دیگر ما را در موقعیتی حاشیه‌ای و محروم قرار دهد؟

نباید فراموش کرد که در ساختار پادشاهی، همواره شکاف‌های طبقاتی عمیق وجود داشته است. تمرکز قدرت و ثروت در دستان اقلیتی ممتاز، بخش بزرگی از جامعه—به‌ویژه اقشار محروم و اقلیت‌های مذهبی و فرهنگی—را از دسترسی به امکانات، سرمایه‌ها و فرصت‌های برابر محروم کرده است. در چنین سیستمی، عدالت اجتماعی نه یک اصل بنیادین، بلکه امری حاشیه‌ای و اغلب نادیده گرفته شده بوده است.

این مقاله، با نگاهی از درون جامعه یارسان، تلاش دارد تا این گرایش سیاسی را واکاوی کند. استدلال من روشن است: حمایت از رضا پهلوی، نه تنها ما را از مسیر مطالبه‌گری مستقل دور می‌سازد، بلکه خطر بازتولید همان ساختارهای تبعیض‌آمیز گذشته را در پی دارد—ساختارهایی که همواره ما را به حاشیه رانده‌اند.

زخم‌های تاریخی: یارسان در دو نظام

- دوره پهلوی: تبعیض زیر نقاب یکسان‌سازی

دوران پهلوی، به‌ویژه در زمان رضاشاه (۱۳۰۴-۱۳۳۰)، برای یارسانی‌ها فصل خاموشی و محرومیت بود. قانون اساسی مشروطه، که تنها ادیان ابراهیمی

را به رسمیت شناخت، آیین یارسان را در هیچ یک از مفاد خود جای نداد. سیاست‌های یکسان‌سازی فرهنگی رضاشاه—از تحمیل زبان فارسی به عنوان زبان رسمی تا ممنوعیت آیین‌های محلی—زخم‌هایی عمیق بر پیکره هویت یارسان وارد ساخت. متون مقدس ما، همچون کلام سرانجام که به گویش گورانی نگاشته شده‌اند، از حق انتشار و توزیع محروم ماندند. زیارتگاه‌های مان، از جمله آرامگاه بابا یادگار در زرده، بی هیچ حمایت دولتی، به حال خود رها شدند. مراسم جم، که قلب تپنده آیین یارسان است، در بسیاری از مناطق تحت فشارهای امنیتی و محلی محدود شد.

هنوز هم در خاطرات بزرگ‌تره‌های مان، روایت‌هایی از روزگاری شنیده می‌شود که یارسانی‌ها در سایه «سر مگو» ناگزیر بودند هویت خود را پنهان کنند تا از انگ‌های اعتقادی و اتهام‌های ناروا در امان بمانند. هرچند این تبعیض‌ها به شدت و صراحت دوران جمهوری اسلامی نبود، اما به همان اندازه، روح و روان مان را خراش داد و ما را در سکوتی سنگین فرو برد.

- جمهوری اسلامی: سرکوب آشکار و همگون‌سازی اجباری

با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، رنج یارسانی‌ها نه تنها پایان نیافت، بلکه به شکلی نهادینه و علنی شدت گرفت. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز همچون گذشته، آیین یارسان را به رسمیت نشناخت. نظام جدید، تبعیض را از سطح پنهان به سطح رسمی و اجرایی ارتقا داد. تخریب آرامگاه نورعلی الهی، اعدام فعالان یارسانی، و اجبار به تراشیدن سبیل—نمادی مقدس در هویت مردان یارسانی—تنها نمونه‌هایی از این سرکوب‌های هدفمند است.

پروژه همگون‌سازی فرهنگی با شدت بیشتری دنبال شد. در برخی زیارتگاه‌ها، تصاویر خمینی و خامنه‌ای نصب گردید؛ اقدامی که نه تنها بی‌ارتباط با آیین یارسان بود، بلکه تحمیل نمادهای حکومتی بر فضای معنوی و مقدس ما تلقی می‌شد. در مناطق یارسان‌نشین مانند کرمانشاه، فقر ساختاری و محرومیت از توسعه، زخم تبعیض را عمیق‌تر کرد. من خود شاهد بوده‌ام که چگونه کودکان و نوجوانان یارسانی در مدارس به دلیل باورهایشان تحقیر شده‌اند، و چگونه خانواده‌های مان در سکوت و بی‌پناهی، بار رنج را بر دوش کشیده‌اند.

این سرکوب‌ها گاه به خشونت‌های مستقیم نیز انجامیده است. ترور سید خلیل عالی‌نژاد، عارف و هنرمند یارسانی در خارج از کشور، و خودسوزی چندین یارسانی در برابر مجلس شورای اسلامی و دیگر نهادهای حکومتی، فریادهایی جان‌سوز بودند در برابر انکار، تحقیر و بی‌عدالتی—فریادهایی که تنها شعله‌های آتش توانستند پژواکشان باشند.

در پس این خشونت‌ها، نگاهی ایدئولوژیک و فقهی نهفته است: بر اساس قرائت رسمی از اسلام در جمهوری اسلامی، آیین یارسان نه تنها به رسمیت شناخته نمی‌شود، بلکه در برخی فتواها و مواضع رسمی، پیروان آن به عنوان «کافر» یا «اهل بدعت» قلمداد می‌شوند. این نگاه تکفیری، زمینه‌ساز محرومیت‌های گسترده در آموزش، اشتغال، و مشارکت اجتماعی بوده است. یارسانی‌ها، با وجود ریشه‌های عمیق فرهنگی و تاریخی در ایران، همچنان در حاشیه‌ای تحمیلی زیست می‌کنند؛ حاشیه‌ای که نه از سوی مردم، بلکه از سوی ساختارهای قدرت ترسیم شده است.

این تاریخ پر از درد، نه صرفاً خاطره‌ای تلخ، بلکه هشدار است: هشدار است که ما را فرامی‌خواند تا گذشته را فراموش نکنیم و در انتخاب‌های امروز، از تکرار آن پرهیز کنیم.

- نوستالژی کاذب به دوران پهلوی

برای برخی، دوره پهلوی—به‌ویژه در مقایسه با سرکوب‌های آشکار جمهوری اسلامی—به‌اشتباه دورانی طلایی جلوه می‌کند. محدودیت‌های آن دوره، در سایه خشونت‌های علنی امروز، شاید کم‌رنگ‌تر به نظر برسند. اما این نوستالژی، واقعیتی تلخ را پنهان می‌سازد: یارسانی‌ها در دوران پهلوی نیز از حقوق قانونی محروم بودند، آیین‌شان به رسمیت شناخته نشد، و هویت‌شان زیر فشار سیاست‌های یکسان‌سازی فرهنگی، از جمله ممنوعیت زبان و آیین‌های محلی، آسیب دید. این نوستالژی، همچون سرابی‌ست که گذشته را زیبا جلوه می‌دهد، اما زخم‌های تاریخی مان را نادیده می‌گیرد.

- وعده‌های دموکراتیک و سکولار

رضا پهلوی در سخنرانی‌هایش، از جمله در نشست امنیتی مونیخ، از دموکراسی، سکولاریسم، و همه‌پرسی برای تعیین آینده ایران سخن گفته است. این وعده‌ها، برای جامعه‌ای که سال‌ها زیر بار تبعیض، انکار و حاشیه‌نشینی زیسته، در ظاهر جذاب و امیدآفرین‌اند. حمایت او از جنبش «زن، زندگی، آزادی» که در مناطق کردنشین نیز ریشه دارد، ممکن است برخی یارسانی‌ها را به هم‌سوایی با او ترغیب کرده باشد.

با این حال، این وعده‌ها کلی‌اند و تاکنون هیچ اشاره‌ای مشخص به حقوق یارسانی‌ها، از جمله به رسمیت‌شناسی آیین مان، زبان مان یا مطالبات فرهنگی مان در آن‌ها دیده نشده است. مهم‌تر از آن، رضا پهلوی بارها و به‌صراحت بر حفظ تمامیت ارضی و مرکزگرایی تأکید کرده و آن را «خط قرمز» خود دانسته است—تأکیدی که از منظر سیاسی، با اصول تمرکززدایی، مشارکت محلی و احترام به تنوع فرهنگی در تضاد است.

مرکزگرایی، به‌ویژه در تجربه تاریخی دوران پهلوی، به معنای تمرکز قدرت در پایتخت و نادیده گرفتن اقلیت‌های قومی، زبانی و مذهبی بوده است. اگر

ساختار آینده ایران بار دیگر بر همین الگو بنا شود، وعده‌های دموکراتیک و سکولار نمی‌توانند به تضمین حقوق برابر برای همه شهروندان منجر شوند. برای جامعه یارسان، چنین رویکردی به معنای تداوم حذف، انکار و محرومیت خواهد بود.

- خلأ رهبری در اپوزیسیون

اپوزیسیون ایران پراکنده، فاقد انسجام و گرفتار اختلافات ایدئولوژیک و شخصی است. در چنین فضایی، رضا پهلوی به‌عنوان چهره‌ای برجسته مطرح شده—نه لزوماً به‌دلیل برنامه سیاسی روشن یا پایگاه اجتماعی فراگیر، بلکه بیشتر به‌واسطه **برجسته‌سازی رسانه‌ای هدفمند**، بهره‌برداری از نام خانوادگی پهلوی، و حمایت برخی محافل سیاسی در خارج از کشور.

رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، به‌ویژه آن‌هایی که با جریان‌های خاص سیاسی هم‌راستا هستند، نقش مهمی در ساختن تصویر «رهبر بالقوه» برای رضا پهلوی ایفا کرده‌اند. این تصویر، اغلب بدون نقد جدی و بدون بررسی مواضع او در قبال اقلیت‌ها، تمرکز قدرت، و ساختار حکمرانی آینده، بازتولید شده است. **ارتباطات نمادین او با برخی نهادهای غربی و نزدیکی‌اش به محافل مرتبط با اسرائیل نیز در شکل‌گیری این موقعیت رسانه‌ای بی‌تأثیر نبوده‌اند**—هرچند این روابط برای بسیاری از ایرانیان، به‌ویژه در فضای منطقه‌ای، حساس و سؤال‌برانگیز است.

در چنین شرایطی، برخی یارسانی‌ها، شاید از سر ناچاری و نبود آلترناتیوهای قوی‌تر، به او روی آورده‌اند. اما این انتخاب، اگر بدون نقد، مطالبه‌گری و بررسی دقیق مواضع او در قبال حقوق اقلیت‌ها باشد، می‌تواند آینده‌مان را با خطر تکرار انکار، تمرکزگرایی و حاشیه‌نشینی مواجه سازد. تجربه تاریخی نشان داده که بی‌تفاوتی نسبت به ساختار قدرت، به حذف فرهنگی و سیاسی اقلیت‌ها منجر می‌شود—و جامعه یارسان نباید بار دیگر قربانی چنین بی‌توجهی‌ای شود.

- چالش دیده‌شدن در فضای اپوزیسیون

در فضای پراکنده و رقابتی اپوزیسیون ایران، گروه‌های اقلیت مانند یارسانی‌ها با چالش‌هایی جدی در زمینه دیده‌شدن و نمایندگی مواجه‌اند. گاه برای حضور در نشست‌ها یا بیانیه‌های مشترک، ناگزیرند مواضع خود را با گفتمان غالب هماهنگ کنند—حتی اگر این هماهنگی به قیمت حذف یا تعدیل برخی مطالبات خاص باشد. چنین روندی، اگرچه ممکن است از منظر تاکتیکی قابل‌درک باشد، اما در بلندمدت می‌تواند به کمرنگ‌شدن هویت مستقل یارسانی‌ها در فضای سیاسی منجر شود.

در نشست‌هایی مانند مونیخ، برخی ناظران از حذف یا تغییر بخش‌هایی از بیانیه‌های مرتبط با یارسان سخن گفته‌اند؛ آنچه مسلم است، این است که در غیاب حمایت علنی و مشخص از حقوق یارسانی‌ها توسط چهره‌های اپوزیسیون، خطر حاشیه‌ماندن مطالبات ما همچنان پابرجاست. بنابراین، حضور در اپوزیسیون باید با حفظ استقلال گفتمانی و مطالبه‌گری شفاف همراه باشد؛ نه صرفاً برای دیده‌شدن، بلکه برای شنیده‌شدن.

نقد این حمایت: بازتولید تمرکزگرایی، نادیده‌گرفتن مطالبات اجتماعی، و سکوت در برابر اقتدارگرایی

حمایت از رضا پهلوی، بدون بررسی دقیق پیشینه سیاسی و اجتماعی او، می‌تواند به بازتولید همان ساختارهای تمرکزگرا و اقتدارطلبی منجر شود که در گذشته، اقشار و جوامع حاشیه‌ای را به انزوا کشاند. رضا پهلوی نه تنها هیچ‌گاه به‌طور جدی از سیاست‌های سرکوبگرانه دوران پدر و پدربزرگش انتقاد نکرده، بلکه در سخنرانی‌ها و مواضع عمومی‌اش، نشانی از گسست با آن میراث دیده نمی‌شود.

او همچون اسلافش، به‌شدت به قدرت‌های جهانی وابسته است و گفتمان سیاسی‌اش، بیش از آنکه بر مطالبات واقعی مردم ایران تکیه داشته باشد، در چارچوب منافع ژئوپلیتیک غرب تعریف می‌شود. این وابستگی، خطر بازگشت به سیاست‌های نخبه‌گرایانه و بی‌اعتنایی به خواست طبقات فرودست را افزایش می‌دهد.

از سوی دیگر، اطرافیان رضا پهلوی—اعم از چهره‌های رسانه‌ای، فعالان سیاسی و هواداران پرشمار در فضای مجازی—نه تنها رویکردی دموکراتیک ندارند، بلکه با مخالفان فکری و سیاسی با زبانی تحقیرآمیز، خشونت کلامی و حذف‌گرایانه برخورد می‌کنند. رضا پهلوی نیز هیچ‌گاه در برابر این رفتارها موضعی روشن و انتقادی نگرفته است، که این خود نشانه‌ای از بی‌تفاوتی یا حتی همدلی با این فضای غیردموکراتیک است.

جریان‌های پان‌ایرانیست و لمپن‌های سیاسی که حول او جمع شده‌اند، با شعارهای تند و ناسیونالیستی، نه تنها مطالبات اقوام و طبقات فرودست را نادیده می‌گیرند، بلکه هرگونه نقد به تمرکزگرایی و تبعیض ساختاری را برنمی‌تابند. در چنین فضایی، اقلیت‌های قومی، اتنیکی و عقیدتی—از کرد و بلوچ گرفته تا عرب، ترک، ترکمن، بهایی، یارسانی و دیگران—با خطر مضاعف نادیده‌گرفته‌شدن مواجه‌اند. سکوت رضا پهلوی در برابر این تبعیض‌ها، و

فقدان هرگونه برنامه مشخص برای به رسمیت شناسی حقوق این گروه‌ها، نشان می‌دهد که گفتمان او همچنان در چارچوب مرکزگرایی و یک‌صدایی باقی مانده است.

اگر قرار است از چهره‌ای سیاسی حمایت شود، این حمایت باید مشروط به تعهد روشن به دموکراسی، عدالت اجتماعی، تمرکززدایی، و احترام به تنوع فرهنگی، قومی و عقیدتی جامعه ایران باشد. در غیر این صورت، نه تنها امیدی به تغییر نیست، بلکه خطر تکرار گذشته، این بار با چهره‌ای جدید، بسیار واقعی است.

پیامدهای این حمایت: شکاف درونی و حاشیه‌ماندن دوباره. تفرقه در جامعه یارسان

بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی یارسان، که خواهان ساختاری غیرمتمرکز، کثرت‌گرا و مبتنی بر عدالت اجتماعی هستند، حمایت از سلطنت و شخص رضا پهلوی را نقد کرده‌اند. با این حال، حمایت برخی افراد از او می‌تواند شکاف‌های جدی در جامعه یارسان ایجاد کند و صدای واحد ما را در مذاکرات سیاسی تضعیف نماید. در شرایطی که ما بیش از هر زمان به انسجام و هم‌صدایی نیاز داریم، چنین تفرقه‌ای می‌تواند به تضعیف جایگاه سیاسی‌مان در آینده ایران منجر شود.

- بازتولید حاشیه‌نشینی و حذف هویتی

رضا پهلوی، با وجود شعارهای دموکراتیک، همچنان نماد نظامی است که اقلیت‌های قومی، مذهبی و عقیدتی را به حاشیه راند. تأکید او بر «وحدت ملی» بدون توجه به تنوع اتنیکی و فرهنگی، می‌تواند به بازتولید همان سیستم متمرکز و تک‌صدایی منجر شود که در آن، یارسانی‌ها، کردها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها، بهایی‌ها و دیگر گروه‌های حاشیه‌ای بار دیگر نادیده گرفته شوند. ما به ساختاری نیاز داریم که تنوع را به رسمیت بشناسد، نه آنکه آن را در قالب وحدت تحمیلی حل کند.

- پیچیده‌تر شدن گذار دموکراتیک

گذار به دموکراسی در ایران، نیازمند همگرایی همه نیروهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. اما حمایت بی‌چون‌وچرا از یک چهره سیاسی — به‌ویژه کسی که نه از میراث اقتدارگرایانه اسلافش فاصله گرفته، و نه موضعی روشن در نقد آن اتخاذ کرده — می‌تواند به تفرقه در اپوزیسیون و تضعیف روند گذار منجر شود. رضا پهلوی تاکنون نه به سرکوب‌های دوران سلطنت پهلوی واکنش انتقادی نشان داده، و نه از رفتارهای غیردموکراتیک اطرافیان‌ش فاصله گرفته است.

اگر یارسانی‌ها از چنین چهره‌ای حمایت کنند، نه تنها خود را در حاشیه گفتمان سیاسی نگه می‌دارند، بلکه فرصت تأثیرگذاری بر آینده ایران را نیز از دست خواهند داد. در چنین شرایطی، نه دموکراسی تقویت می‌شود، نه عدالت اجتماعی، و نه صدای اقلیت‌ها شنیده خواهد شد.

جمع‌بندی: راهی که باید برویم

حمایت برخی یارسانی‌ها از رضا پهلوی — چه از سر نوستالژی سلطنت، چه به امید تغییر — خطر بزرگی در پی دارد: فراموشی تاریخ تبعیض، تضعیف هویت جمعی، و بازگشت به حاشیه. من، به عنوان یک یارسانی، باور دارم که ما نباید بار دیگر به دامن کسانی بازگردیم که روزگاری ما را نادیده گرفتند، حذف کردند و به حاشیه راندند.

رضا پهلوی، با همه وعده‌هایش، هنوز هیچ قدمی برای نقد گذشته، دفاع از حقوق اقلیت‌ها، یا مقابله با رفتارهای غیردموکراتیک اطرافیان‌ش برنداشته است. اگر قرار است از کسی حمایت کنیم، این حمایت باید مشروط به تعهد روشن به دموکراسی، تمرکززدایی، عدالت اجتماعی، و به رسمیت شناسی تنوع فرهنگی، قومی و عقیدتی باشد. تنها در این صورت است که می‌توانیم از حاشیه به متن بیاویم — و آینده‌ای بسازیم که در آن، همه صداها شنیده شوند.

نوا حسینی